

حقوق شهروندی کرامت‌مدار در تحقیقات مقدماتی توسط پلیس (مطالعه مبناشناختی مفهوم انسان در حقوق شهروندی غربی و اسلامی)

مهدی مقیمی^۱

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۰۷ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۲/۰۴

چکیده

زمینه و هدف: در نظام‌های حقوقی، متهم، بزهدیده و... دارای حقوق شهروندی براساس مفهومی به نام «انسان» هستند. یکی از مهم‌ترین جلوه‌گاه‌های این حقوق، مرحله تحقیقات مقدماتی توسط پلیس است. هدف این مقاله، تبیین برداشت‌هایی است که در نظام حقوقی اسلام و غرب در باب حقوق شهروندی جریان دارد. فصل تمایز را می‌توان در برداشت‌های مختلف درباره «ماهیت انسان» در این دو نظام دانست.

روش: این پژوهش، از نظر هدف کاربردی از نظر روش، اسنادی و ابزار گردآوری اطلاعات فیش‌برداری است.

یافته‌ها و نتایج: دیدگاه اسلامی، دو مولفه «روح» و «عقل» را وجه تمایز انسان از سایر موجودات دانسته در حالیکه غرب، این دو مولفه را الزاما وجه تمایز انسان نمی‌داند. با حاکمیت استقرار تجربی در غرب، مفهوم انسان، رو به زوال نهاد زیرا بسیاری از امور ماورایی به ویژه خدا، روح، نفس، اراده، فطرت، معنویات و... به تجربه در نمی‌آید. این، دقیقا نقطه مقابل تفکر در حقوق شهروندی اسلامی بود. به همین ترتیب، «خردگریزی» یکی از ویژگی‌های انسان در غرب دانسته شد و انسان، به یک ماشین حساب تبدیل گردید. با این برداشت از انسان، از دیدگاه اسلامی، حقوق شهروندی می‌تواند ذاتی و کرامت‌مدار اما در غرب، صرفا اعتباری تلقی شود.

کلیدواژه‌ها

پلیس، حقوق شهروندی، انسان، علوم انسانی، استقرا، پوزیتیویسم، عقل، روح انسانی

مقدمه

به طور کلی مقوله حقوق شهروندی را می‌توان از زوایای مختلفی واکاوی کرد. مقررات حقوق شهروندی در ایران را می‌توان در قانون اساسی، ماده واحده قانون احترام به آزادی‌های مشروع و حفظ حقوق شهروندی ۱۳۸۳، قانون برنامه ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، قانون مجازات اسلامی، قانون آیین دادرسی کیفری، منشور حقوق شهروندی جمهوری اسلامی ایران آذرماه ۱۳۹۵، برخی از اسناد بین‌المللی که ایران به آنها ملحق شده است و ... ملاحظه کرد.

از حیث مبنایی، در ارتباط با حقوق شهروندی می‌توان شاهد سه نوع برداشت کلی بود. برخی از اندیشمندان، حقوق شهروندی را جزو حقوق ذاتی و فطری انسان‌ها دانسته‌اند. بر همین مبنا آن را غیرقابل انتقال، تقسیم‌ناپذیر و غیر قابل سلب تلقی کرده‌اند. در این زمینه حقوق شهروندی به تمام اشخاص یک سرزمین، فارغ از رنگ، نژاد، زبان، تابعیت و ... تعلق می‌گیرد. اما برخی دیگر، «شهروند» را فردی در ارتباط با یک دولت دانسته‌اند که از سویی برخوردار از حقوق سیاسی و مدنی است و از سوی دیگر، در برابر دولت تکلیف‌هایی به عهده دارد. از این نظر، چگونگی رابطه‌ی شهروندی (حقوق فردی و تکالیف او در برابر دولت) را قانون اساسی و قوانین مدنی کشور معین می‌کنند (آشوری، ۱۳۸۰، ص ۶۳). بر مبنای نظر دوم، حقوق شهروندی عبارت از آن دسته حقوقی است که شخص به جهت تابعیت در یک کشور از آن برخوردار می‌شود. به عبارت دیگر حقوقی است که تابعیت برای شخص به دنبال دارد. مبنای تابعیت در این نوع نگرش، یا خون (ملیت پدر و مادر) و یا خاک (زادگاه) می‌باشد (رستمی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۵). در کنار این دو مبنا به تازگی مبنایی دیگر یعنی اقامت نیز در حال شکل‌گیری است. این طرز تلقی از حقوق شهروندی این حقوق را به حقوق سیاسی و عمومی نزدیک می‌کند.

در یک نگاه، حقوق شهروندی بر هر مبنایی که بنیان نهاده شود، بدون تردید دارای یک محور اساسی یعنی بشر است. فارغ از مباحث مربوط به حقوق بشر و نسبت آن با حقوق شهروندی؛ و با نگرشی عام، همه دغدغه حقوق شهروندی، تضمین برخی از حقوق این موجود، بشر، است. بنابراین نوع نگاه به بشر می‌تواند در چینش این سلسله حقوق تأثیری چشمگیر داشته باشد. در میان سلسله حقوق شهروندی، یکی از بخش‌های بسیار مهم، حقوق قضایی شهروندان می‌باشد. این حقوق نیز دارای شاخه‌های متعدد و ملاحظات زیادی می‌باشد. در این رابطه تحقیقات فراوانی در ایران و سایر کشورها صورت گرفته است. بنابراین در این زمینه هم اکنون از حیث مبانی نظری و تحقیقات کاربردی غنای زیادی وجود دارد.

اما یکی از ملاحظات شایان توجه در این حوزه، نوع نگاه به محور حقوق شهروندی یعنی بشر است. در حقیقت برای تعیین نوع نگاه به بشر باید مطالعه‌ای مبناشناختی صورت داد که به نظر می‌رسد علی‌رغم وجود تحقیقات متعدد موجود، تحقیقی راه‌گشا در این زمینه صورت نگرفته است. اهمیت این امر را در آنجا می‌توان مشاهده کرد که در همه کشورها معیارهای حداقلی برای حقوق شهروندی وجود دارد اما برخی از کشورها، بسیار فراتر از معیارهای یاد شده به تعیین حقوق شهروندی پرداخته‌اند. این تفاوت را می‌توان از نوع نگاه به بشر قایل شد. انتظار می‌رود که نوع نگاه به بشر، چه برخاسته از دین باشد و یا ناشی از فرهنگ، علم و ...، در تعیین حقوق شهروندی در سطح کشورها تعیین‌کننده باشد. این بدان معناست که بشر در کشورهایی که نوع نگاه آنان به بشر، معنوی است دارای حقوق ممتازتری نسبت به کشورهایی هستند که نوع نگاه آنان به بشر، ماتریالیستی است.

با این وصف هدف مقاله حاضر این است تا با بررسی مبنایی مفهوم بشر، نوع نگاه به این مقوله را روشن کند. از خلال این تبیین، مبنای بنیان‌گذاری حقوق شهروندی

مشخص تر خواهد شد. در کنار این مطلب، می توان حد اعلاى حقوق شهروندى يعنى كرامت مدارى را نيز سنجش كرد. اين بدان معناست كه در عين اينكه ممكن است در حقوق شهروندى برخى از كشورها حقوق شهروندى مبتنى بر كرامت بشر به تصويب رسيده باشد اما نوع نگاه آنان به بشر هرگز كرامت مدار نيست. تبين و توصيف اين مفاهيم صرفا با انجام مطالعات مبناشناختى ميسر خواهد شد. بر همين اساس مقاله حاضر طى دو بخش كلّى به تبين دو نوع نگاه كاملا متفاوت از بشر خواهد پرداخت. نگاهی كه اصالتا انسان را داراى كرامت تلقى مى كند و نگاهی كه براساس مفروضات آن، بشر هرگز نمى تواند داراى كرامت ذاتى باشد.

چارچوب نظری

مبانی حقوق شهروندی در غرب به طور کلی دربرگیرنده آزادی های مشروع و اساسی می شود. در این راستا یکی از مبانی پذیرفته شده در غرب، طبیعت گرایی است. بسیاری از کشورهای غربی با پذیرش لیبرالیسم بر این باورند که انسانها براساس لیاقتهایی که دارند، از حقوق شهروندی متمتع می شوند. اما علیرغم این مبنای طبیعی و غیرقابل سلب، این حقوق در قانون تعریف می شوند و از این طریق قابل اجرا و دارای ضمانت خواهند بود. مبنای دیگری که درباره حقوق شهروندی وجود دارد، فرض وجود قرارداد است که حدود اختیار دولت و مردم براساس این توافق تنظیم می شود (موتمنی طباطبایی، ۱۳۹۰، ص ۱۸۶ تا ۱۹۳). در مجموع این حقوق سبب آن می شوند که وضعیت یک فرد در یک جامعه شکل گیرد و رابطه سیاسی، بین المللی، حقوقی، داخلی و معنوی او با کشور متبوعش مشخص شود. در این صورت فرد و دولت یا حاکمیت، حقوق و تکالیفی نسبت به هم پیدا می کنند. کشورها به ویژه کشورهای غربی با پذیرش یکی از مبانی یاد شده برای حقوق شهروندی، برای شهروندان خود یا تابعیت ذاتی (متکی بر دو سیستم خون و خاک) یا تابعیت اکتسابی (در نتیجه ازدواج، تابعیت اجباری، تابعیت افتخاری، تابعیت تجاری، تابعیت مذهبی و ...) ایجاد می کنند.

در کنار این نوع مبانی و برداشت‌ها از حقوق شهروندی و دستاوردهای حاصل از آن، آموزه‌های وحیانی قرار دارند. این آموزه‌ها علاوه بر اینکه حقوق طبیعی انسان را به رسمیت می‌شناسند، از حیث مبانی، بر اندیشه‌های انسان‌شناسانه و جهان‌بینی خاصی استوارند. در این مقاله به دو مفهوم شاخص و بنیادی یعنی فطرت و عقل اشاره شده است. مفهوم فطرت در اسلام، معنای کاملی را در بیان قدر مشترک انسانها دارد. فطرت در معنای خاص در برابر طبیعت قرار می‌گیرد. اسلام با پذیرش دو بعد طبیعی و روحانی برای انسان، اصالت را به روح می‌دهد. فطرت در این معنا، فطرت حاکی از روح مجرد و ملکوتی انسان دارد. روح انسانها از دمیده شدن روحی الهی ارزشمند شده است. فطرت حقیقتی یکسان و همگانی در میان انسانهاست که آنها را به سمت کمال و حقیقت سوق می‌دهد و جامع حقیقت انسانی است. فطرت ویژگی‌های عمده‌ای دارد که برای ترسیم یک نظام حقوق شهروندی، آموزه‌های خاصی دارد. به همین ترتیب برداشت خاصی که دین اسلام از «عقل» انسان دارد. این نوع برداشت دینی نیز می‌تواند راهگشای تدوین یک نظام حقوق شهروندی باشد.

از نظر پیشینه، درباره حقوق شهروندی و اسلام، آثار پژوهشی متعددی نگارش شده است. بسیاری از این آثار طی دو دهه اخیر، به صورت تخصصی زیر عنوان «حقوق شهروندی» نوشته شده‌اند. می‌توان شاهد آثار بسیاری نیز بود که توسط فلاسفه، مفسران و اندیشمندان اسلامی زیر عناوینی دیگر نوشته شده؛ اما به مفاهیم یا مصادیقی از حقوق شهروندی اشاره کرده‌اند. برای اختصار در کلام به مصادیقی از پژوهش‌های صورت گرفته تخصصی در این زمینه اشاره می‌شود:

احمدپور در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی بر مبانی حقوق شهروندی در اسلام» بیان داشته در رابطه با حقوق شهروندی دو دیدگاه وجود دارد. یک نظر دین را ناتوان از وضع قواعدی به عنوان حقوق شهروندی می‌داند. دیدگاه دیگر قایل به این است که دین

مجموعه تکالیفی است برای بشر و او باید در قالب این تکالیف به انجام وظیفه پرداخته و تصور حقوقی برای اعطای اختیار و آزادی و غیر آن به انسان، خارج از موازین دینی و مبانی اسلامی است. او در این مقاله درصدد اثبات آن است که انسان در اندیشه اسلامی فردی است حق مدار و برای رسیدن به حقوق شایسته خود نیازمند انجام اموری به عنوان تکالیف است. از طرف دیگر، دین با در اختیار داشتن اصول مبنایی و ابزار استنباط عقلی، توانایی کشف و وضع قواعد را در این ارتباط دارد (احمدپور، ۱۳۸۷، ص ۱۱۹ تا ۱۳۸).

احمدرضا خزائی و احمد مرادخانی در مقاله ای با عنوان «زمینه های حقوق شهروندی در قرآن» بیان می دارند که در اسلام، حقوق شهروندی و عوامل ثبات و امنیت در جامعه اسلامی با توجه به مبانی و اهداف قرآنی آن در قالب شهروند جهانی تحت عنوان خلیفه خدا در روی زمین مطرح می باشد. شهروندی که با کرامت اخذ شده از خداوند در راستای برقراری جامعه توحید محور با حفظ ارزشهای الهی - انسانی در پهنای دنیا متعهد است. همچنین تعهد احاد جامعه بشری در مقابل آن از جمله مباحثی است که از دیدگاه قرآن در این مختصر مورد توجه و بررسی قرار گرفته است (خزائی و مرادخانی، ۱۳۹۴، ص ۶۷ تا ۹۲).

انتظاری و ستوده در مقاله ای با عنوان «امنیت کرامت آمیز انسان؛ مبنایی شاخص در حقوق شهروندی» بیان می دارند از نگاه قرآن کریم توجه مردم و حکومت به کرامت ذاتی و اکتسابی احاد افراد یک جامعه و رعایت مقتضیات آن، سبب می شود که هرگونه ظلم و تبعیض، و استبداد و اختناق در یک جامعه اسلامی رخت بریندد و با تعلیم و تربیت، اجتماعی، یکی از مؤلفه های اصلی تمدن بشری و سعادت انسانی، یعنی «امنیت دنیوی و اخروی» به مثابه شاخصه اصلی در حقوق شهروندی برقرار شود (انتظاری و ستوده، ۱۳۹۶، ص ۱ تا ۱۷).

به همین ترتیب می‌توان شاهد مقالات متعدد دیگری در این زمینه بود اما آنچه وجه تمایز این مقاله با سایر مقالات مرتبط در این حوزه است آن است که این مقاله، مصادیق حقوق شهروندی در اسلام و غرب را بررسی نمی‌کند و به دسته بندی یا ارائه یک طرح منسجم از حقوق شهروندی اسلامی یا غربی نیز نمی‌پردازد. محور این مقاله، انسان است یعنی موجودی که حقوق شهروندی بر او مترتب می‌شود. بدیهی است که انسان را می‌توان از زوایای مختلف و متعددی مورد مطالعه قرار داد. این مقاله با نگاه حقوق شهروندی به مطالعه انسان پرداخته است. در واقع، این مقاله به سرفصل اختلاف میان نگاه غربی به حقوق شهروندی و نگاه اسلامی به این مقوله می‌پردازد. محور اختلاف در برداشت‌های غربی و اسلامی در باب حقوق شهروندی، تفاوت در برداشت درباره «ماهیت انسان» است؛ امری که مقالات پیشین به مطالعه آن نپرداخته یا به عنوان یک موضوع مستقل و مجرد آن را بررسی نکرده‌اند.

روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش، از نظر هدف کاربردی و از نظر روش، اسنادی است. پژوهش با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای، منابع اینترنتی، مقاله‌ها، پژوهش‌های لاتین و فارسی انجام شده است. برای دستیابی به هدف پژوهش، از میان منابع اسلامی به قرآن کریم بیش از سایر منابع استناد شده است. در میان روش‌های رایج در گفتمان غرب، یعنی پوزیتیویسم، تفسیرگرایی و انتقادی؛ به روش پوزیتیویستی استناد شده است. ابزار گردآوری اطلاعات فیش‌برداری است.

یافته‌های تحقیق

مبحث اول) نگاه اسلامی به نوع بشر

در رابطه با نوع نگاه اسلام به بشر آثار متعددی را می‌توان ملاحظه کرد. هر یک از آنها برای شناخت بشر، به بُعدی از ابعاد بشر پرداخته‌اند. در مقاله حاضر صرفاً به آن بخش از آموزه‌های اسلامی پرداخته خواهد شد که ارتباطی مستقیم با بحث حقوق شهروندی

و نگاه ویژه و نقطه اوج آن به این حقوق، یعنی کرامت انسان دارند. از دیدگاه اسلامی، حقیقت بشر همان فطرت مصون از تبدیل و تغییر است که در اثر ارتباط با خصوصیت های اقلیمی، گوناگون خواهد بود. همانطور که آیه اول سوره نساء می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...؛ ای مردم از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۲۳).

قران کریم در آیه ۱۳ سوره حجرات همه انسان ها را در گوهر انسانیت، فضیلت، ارزش و حیثیت ذاتی انسان، یکسان می داند و رنگ، نژاد، قومیت و ملیت را به عنوان امتیاز و برتری محسوب نمی کند. قران همچنین در آیات ۱۲۴ سوره نساء، ۱۹۵ سوره آل عمران، ۴۰ سوره غافر، تفاوتی میان انسان ها از نظر جنس قایل نشده و ملاک کمال انسانی را صرفا رفتار انسان ها می داند. با عنایت به این نوع برداشت از ذات انسان، برخی از آیات قران را می توان حاوی حقوق شهروندی دانست. مهم ترین مصادیق حقوق شهروندی از این نظر عبارتند از: حیات، آزادی (آیه ۲۵۶ سوره بقره، آیه ۹۹ سوره یونس، آیه ۴۵ سوره ق، آیه ۲۲ سوره غاشیه)، عدل^۱ و ...

قران کریم در کنار مباحث مربوط به ذات انسان و معرفی برخی از حقوق ذاتی (یا به اصطلاح شهروندی)، مطالبی درباره کرامت انسان نیز مطرح کرده است. از متن و محتوای آیات و نیز تفاسیر موجود در مورد این آیات اینگونه به نظر می رسد که کرامت، نقطه اوج حقوق شهروندی می باشد. کرامت انسان، نقطه تفاوت ذاتی میان انسان با سایر موجودات آفرینش و وسیله فخر بر انسان بر آنها می باشد. نکته ای که در این رابطه مهم جلوه می کند آن که، کرامت نیز همانند ذات انسان و حقوق شهروندی،

۱. پیامبر (ص) فرمودند: ملتی که اقشار ضعیف آن نتواند حق خود را از قدرتمندان، بدون ترس و لکنت زبان بگیرد هرگز به سعادت نخواهد رسید. به همین ترتیب در کلامی دیگر فرمودند یکی از حقوق شما بر من این است که همه شما از نظر حق، نزد من یکسان هستید (رضایی پور، ۱۳۸۸، ص ۲۷۸).

مختص نوع بشر می باشد نه یک یا چند فرد خاص. بشر از دیدگاه قران نوعا دارای کرامت است. بر این اساس، بشر دارای حقوق شهروندی و در نقطه اوج آن، برخوردار از کرامت می باشد. درباره کرامت انسان، قران کریم می فرماید: در آیه ۱۴ سوره مومنون، خداوند خود را به دلیل آفرینش انسان، «احسن الخالقین» معرفی می کند. از سویی در آیه ۳۰ سوره بقره، انسان را به عنوان جانشین خود به فرشتگان معرفی می کند و در آیه ۳۴ همین سوره، فرشتگان را ملزم به احترام گذاشتن به وجود انسان می کند. در آیه ۷۰ سوره اسراء نیز صراحتا از کرامت انسان سخن به میان آورده است. در این میان، عوامل برخورداری انسان از کرامت متعدد هستند. در مقاله حاضر به دو عامل مبنایی و شاخص یعنی تفکر و روح اشاره خواهد شد.

در حقیقت، قران کریم وجود روح و تفکر در انسان را دو عامل برای تفکیک انسان از سایر موجودات دانسته است. وجود این دو عامل نه تنها سبب تفکیک انسان از سایر موجودات بلکه باعث برتری انسان بر سایر موجودات نیز می باشد. بر این اساس است که انسان دارای کرامت، و کرامت، مفهومی برای تبیین برتری انسان بر سایر موجودات است. از سویی باور دین اسلام آن است که کرامت، نقطه اوج حقوق ذاتی (به اصطلاح حقوق شهروندی) و مختص نوع انسان می باشد. در ادامه، به اختصار درباره این دو مفهوم از دیدگاه اسلامی بحث خواهد شد. سپس با مقایسه این مفاهیم با مفاهیم مورد قبول برخی از علوم غربی، به تفصیل درباره تفاوت در نوع نگاه توضیح داده خواهد شد.

گفتار اول) آموزه های اسلامی مرتبط با تفکر

در تفکر اسلامی، به طور کلی و عمومی، فکر را قوه‌ای دانسته اند که علم را به سوی معلوم رهنمون می‌شود و تفکر، به حرکت درآوردن این قوه بر اساس نظر عقل است که فقط برای انسان، امکان‌پذیر است نه حیوان (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۳۶). در برداشتی دیگر، فکر را به «حرکه العقل بین المعلوم و المجهول» تعریف کرده اند و

در تشریح این تعریف، با برشمردن سه حرکت برای عقل، فکر را مجموع حرکات سه گانه دانسته اند. این حرکات عبارتند از: حرکت از مشکل به معلومات پیشین، حرکت عقل در معلومات به منظور جستجوی آنچه که می‌تواند مشکل را حل کند، حرکت از معلومات به سوی مشکل برای حل آن (مظفر، ۱۳۸۸، ص ۲۳ و ۲۴). در این رابطه با توجه به منابع و حوزه های مختلف علوم اسلامی می‌توان تفکر را لاقبل از سه دیدگاه بررسی کرد: تفکر از دیدگاه قرآن کریم، تفکر از منظر روایات و احادیث اسلامی و تفکر از نقطه نظر فلسفه و حکمت اسلامی.

الف) تفکر از دیدگاه قرآن کریم:

در آیات قرآن، تفکر، این محصول عالی مغز، با کلمات مختلفی مورد تعظیم قرار گرفته است. از آن جمله در ۱۷ مورد، ماده تفکر (اندیشه) به کار رفته و بیشترین تشویق را متوجه کسانی ساخته است که درباره طبیعت و موجودیت خودشان می‌اندیشند. در قرآن کریم از کلمه «فکر» استفاده نشده است اما مشتقات فعل آن از قبیل فَكَّرَ، يَعْقِلُونَ، تَعْقِلُونَ، تَتَفَكَّرُونَ و ... به وفور در بسیاری از آیات به کار رفته است.

گروهی از این آیات، عقل انسان را از تمام مقررات خرافی نیاکان و گذشتگان، آزاد نموده، کسانی را که زندگی خود را بر اساس تقلید از گذشتگان و ظن و گمان، پی ریزی می‌کنند، سخت مورد انتقاد قرار می‌دهد (برای مثال آیه ۲ سوره بقره). برخی از آیات اشاره به آن دارند که برای پذیرش امور باید با توجه علم و تفکر عمل کرد نه از روی ظن و گمان (برای مثال آیه ۵۳ سوره نجم).

به همین ترتیب می‌توان شاهد آیات زیاد دیگری بود که به صورت موضوعی یا موردی انسان را دعوت به تفکر می‌کنند و یا محور اصلی آنها تفکر است. از جمله این آیات می‌توان به آیت‌های اشاره کرد که انسان را به تفکر در جهان خلقت (آیه ۳ سوره آل عمران)، تفکر در احکام و آیات الهی (آیه ۲ سوره بقره)، تفکر در تحولات تاریخی (آیه ۶ سوره انعام) و ... دعوت می‌کنند.

از مجموع این دسته آیات و نیز روند کلی آیات مشابه دیگر، می‌توان به دیدگاه کلی قرآن درباره تفکر دست یافت. یکی از مهم‌ترین نتایجی که در این حیطه می‌توان گرفت آن است که از نگاه قرآن، تفکر به شکل مطلق و بلاشرط، ممدوح نیست بلکه باید متعلق تفکر بررسی شود و با عقل سنجیده گردد. اگر عقل آن را عاقلانه ارزیابی کرد، ممدوح است و اگر غیرعاقلانه شمرد، مذموم است. شاید یکی از مهم‌ترین آیات مصدق این نکته را بتوان آیه ۱۸ سوره مدثر دانست. این آیه از تفکری سخن می‌گوید که در جهت مبارزه با قرآن به کار رفته و محصول آن، رویگردانی از حق و انکار وحیانی بودن قرآن است. خداوند کریم چنین تفکری را به شدت مذمت نموده و صاحب آن را مستحق شدیدترین عذاب اخروی دانسته است چرا که او را به گمراهی کشانیده است.

ب) تفکر از منظر احادیث و روایات:

با توجه به نظام اندیشه قرآن درباره تفکر، پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) احادیث متعددی در راستای تشریح تفکر دارند که به اختصار به مصادیقی از آن اشاره خواهد شد. امیرمؤمنان علی (ع) می‌فرماید: «لا عبادة كالتفكر في صنعة الله»؛ هیچ عبادتی مانند تفکر و مطالعه در آفریده‌های الهی نیست (طوسی، ۱۳۹۱، ص ۱۰). ایشان در حدیثی دیگر فرموده‌اند «التفكر يدعو إلى البرِّ والعمل به»؛ اندیشه و فکر، انسان را به نیکویی و عمل به آن می‌کشاند (طوسی، ۱۳۹۱، ص ۵۵). امام صادق (ع) نیز در این رابطه فرموده‌اند: «لكلّ شيء دليل، و دليل العاقل التفكر»؛ برای هر چیزی دلیل و راهنمایی است و راهنمای شخص عاقل تفکر و اندیشه او می‌باشد (بحرانی، ۱۳۸۳، ص ۳۸۶). علاوه بر آنچه از قرآن کریم قابل استنتاج است به نظر می‌رسد که در روایات اسلامی نیز هر تفکری ممدوح و پسندیده نیست، بلکه ارزش تفکر به موضوع و نتایج حاصل از آن است.

پ) تفکر از دیدگاه فلسفه و حکمت اسلامی:

از دیدگاه فلسفه و حکمت اسلامی، نیز تفکر دارای تعریفی مشخص و ویژه حالات انسانی دانسته شده است. از نظر فلسفه اسلامی، اندیشه یکی از عالی‌ترین فعالیت‌های مغز بشری است. در ابراز اهمیت این فعالیت عالی، دین اسلام و متفکران شرق و غرب بسیار سخن گفته‌اند.

برای مثال از دیدگاه ابن سینا، فکر چیزی است که در هنگام عزم انسان برای انتقال از آنچه در ذهن او حاضر است (چه معلومات تصویری چه تصدیقی)، به سوی آنچه در ذهنش حاضر نیست، تحقق پیدا می‌کند (ابن سینا، ۱۳۸۲، ص ۱۰). بنابراین از نظر ابن سینا، تفکر، همان حرکت کردن ذهن از سوی معلومات و اطلاعات خود به سوی مجهولات، به منظور کشف و دستیابی به آنها است. این تعریف، توسط حکمای متأخر و به ویژه ملاصدرا در مهم‌ترین اثر خود یعنی *اسفار ارائه* شده است (ملاصدرا، ۱۳۹۰، ج ۳، ص ۵۱۶).

از حیث محتوایی و با توجه ارزش‌های حاکم بر مقوله تفکر، عبدالرزاق کاشانی تفکر را عبارت می‌داند از: جست و جو و طلب بصیرت برای دست‌یابی به حقیقت (کاشانی، ۱۳۸۲، ص ۴۸). سید شریف جرجانی در کتاب *تعریفات* فرایند تفکر را این‌گونه توصیف می‌کند: تفکر، چراغ دل است که به وسیله آن خیر و شر و منافع و مضار دل دیده می‌شود و آن باغ درختان حقایق است ... و گفته شده است که تفکر، مزرعه حقیقت و موجب فنای دنیا و بقای آخرت است، همچنین دام پرنده حکمت است (جرجانی، ۱۳۹۱، ص ۲۸). امام محمد غزالی نیز در *کیمیای سعادت* تفکر را به نوری تشبیه می‌کند که هادی انسان و خارج‌کننده انسان از ظلمت جهل است (غزالی، ۱۳۹۳، ج ۲، ص ۵۰۵).

گفتار دوم) آموزه های اسلامی مرتبط با روح

از نظر علمی با توجه به اینکه روح را نمی توان با امور محسوس مقایسه و به صورت تجربی به مطالعه آن پرداخت، برای کشف مفهوم آن ناگزیر باید به مراجع دینی مراجعه کرد. در میان آموزه های مذهبی، قرآن مستحکم ترین منبع می باشد. مفسران و به ویژه علامه محمدحسین طباطبایی در جلد ۳۹ تفسیر المیزان (ترجمه فارسی) با واکاوی بسیاری از آیات قرآن کریم به تبیین مفهوم روح پرداخته اند. در آیات قرآن کریم، به عنوان یک مسئله کلی آیه ۵۲ سوره شوری درباره روح آمده است. از دیدگاه تفسیری، در قرآن چیزی که صلاحیت دارد معرف روح باشد نکته ایست که در آیه ۸۵ سوره اسری آمده: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي؛ از تو درباره روح سوال می کنند به آنان بگو روح امری از جانب پروردگام است». این آیه روح را به طور مطلق و بدون هیچ قیدی آورده، و در معرفی آن فرموده روح از امر خداست. آنگاه امر خدا را در آیه ۸۳ سوره یس معرفی کرده که: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ؛ تنها امر او در هنگامی که اراده چیزی کرده باشد این است که به آن چیز بگوید باش و آن چیز موجود شود. پس منزله است خدایی که ملکوت هر چیزی به دست او است. امر عبارت است از کلمه ایجاد آسمانی، یعنی فعل مختص به ذات او، و اسباب علل واسطه و تخلل نیستند و این امر به مقیاس زمان و مکان و هیچ خصیصه مادی دیگری اندازه گیری نمی شود. در درجه دوم، امر این معنا را خاطر نشان می سازد که امر او در هر چیز عبارت است از ملکوت آن چیز، و فراموش نشود که ملکوت ابلغ از مُلک است. بنابراین برای هر موجودی ملکوتی و امری است آنچنان که در آیه ۱۸۵ سوره اعراف فرمود: «أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» و در آیه ۷۵ سورا انعام فرمود: «وَ كَذَلِكَ نُفِثْنَا فِي أَسْمَانٍ كَالغُفْرِ الْمُصْنَمِ الَّذِي يُصْنَعُ لِلْإِنسَانِ» و نیز در آیه ۴ سوره قدر فرمود: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ كُلُّ أَمْرٍ». از آنچه گذشت این گونه معنا می شود که امر خدا عبارت از

کلمه ایجاد اوست و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به اوست بدون این که اسباب کونی و مادی در آن دخالت داشته و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارند. این همان وجود مافوق نشأت مادی و ظرف زمان است، و روح به حسب وجودش از همین باب است یعنی از نسخه امر و ملکوت است.

قرآن کریم در اشاره ای دیگر درباره روح در آیه ۴ سوره قدر می فرماید «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ؛ ملائکه و روح در شب قدر به اذن پروردگارش از هر امری نازل می شوند». از ظاهر این آیه برمی آید که روح موجودی مستقل و مخلوقی آسمانی و غیرملائکه است.

با عنایت به مطالب مذکور در باب تفکر و روح، نوع نگاه اسلام به بشر آن است که انسان به واسطه وجود این دو امر به طور ذاتی دارای کرامت است. اما در کنار این کرامت ذاتی آنچه که در باب تفکر نمودار است، نحوه و ترتیب تفکر در انسان است به طوری که اسلام وجود هر نوع تفکر را در انسان سبب فخر او نمی داند بلکه در این مورد، صرفاً تفکری که سبب نجات انسان باشد را واسطه کرامت می داند.

مبحث دوم) نوع نگاه علوم پوزیتیویستی (غربی) به بشر

رویکرد غالب در بررسی های حقوقی در مغرب زمین، رویکرد پوزیتیویستی است. از سویی پس از رنسانس با تفکیک دین از امور اجتماعی در غرب، دین یک امر شخصی تلقی شد و بدین ترتیب از حیطه مطالعات علمی نیز برکنار گشت. حال در این میان مفاهیم مقدسی که دین به انسان اعطا می کرد، از رنسانس به بعد تحت عناوینی دیگر از جمله اخلاق، امور اجتماعی و ... و با نگاهی دیگر مورد بررسی و تبیین قرار می گیرند. از جمله این مفاهیم، «حریم خصوصی» است. حریم خصوصی از جمله موضوعات و مصادیق بسیار مهمی است که گاهی مورد مداخله و یا تعرض قوای عمومی دولتی قرار می گیرد. البته حفظ و صیانت از حریم خصوصی در جوامع مختلف، دارای معیارهای متفاوتی است و از جمله این معیارها، که حقوق ملازم شهروندان، بر اساس آن تعیین

می‌شود، قانون لازم‌الاجرای کشور است. در این زمینه اسناد متعدد بین‌المللی، از جمله ماده ۱۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (تاکید بر عدم مداخله خودسرانه در زندگی شخصی، اقامتگاه و ...)، اصل ۲۰ کنوانسیون مربوط به وضع پناهندگان (تاکید بر اعطای کلیه حقوق مدنی، اساسی، اجتماعی و ... به پناهندگان، همانند سایر شهروندان)، اصل ۵ و ۶ اعلامیه حقوق بشر اشخاصی که تابعیت کشور محل اقامت را ندارند به این امر اشاره داشته‌اند.

اینک توجه به این نکته مهم است که صرفاً مبنای کرامت انسان با عناوینی دیگر از جمله حریم خصوصی و ... تغییر یافته است اما در محتوا و ماهیت کرامت انسان خدشه‌ای وارد نشده است. اما از دیدگاهی اصولی، علوم انسانی، علوم متعدد و فراوانی هستند. «انسان»، موجودی که همه علوم به نوعی در صدد شناسایی آن هستند و همه فناوری‌ها نیز برای خدمت به او ساخته می‌شوند. علم و فناوری با هر روش و هر نوع شناختی، در صدد شناسایی و خدمت‌رسانی به او است. بنابراین برای شناخت انسان، علوم مختلف دست‌اندرکارند. از میان این علوم، روان‌شناسی، زیست‌شناسی و پزشکی به شناخت فردی انسان یعنی حوزه جسم و روان او می‌پردازند. جامعه‌شناسی عملکرد اجتماعی و جمعی او را بررسی می‌نماید. تمام بررسی‌های این چهار علم، در بستری از روش‌ها، آموزه‌ها، مکاتب و شناخت‌های فلسفه و منطق صورت می‌گیرد. بنابراین فلسفه و منطق نیز از علوم محوری در حوزه شناخت انسان قرار می‌گیرند. از سویی علوم حوزه دینی، بستر اعتقادی و فرهنگی و تمایلات فردی و اجتماعی انسان را نمایان می‌سازند. بسیاری از اقوال، داستان‌ها، آموزه‌ها و اسطوره‌های تاریخی نیز در شناخت پیشینه انسان نقشی به سزا دارند.

از حیث تاریخی، با وقوع رنسانس علمی در غرب، اینگونه تصور شد که ادعاهای مطرح شده صرفاً زمانی علمی قلمداد می‌شوند که از طریق «تجربه» اثبات شوند. این

تصور دقیقاً عکس تصویری بود که فلسفه در امر شناخت داشت بدان معنا که فلسفه عمدتاً بر اساس عقل و استدلال عقلانی به شناخت دست می‌یافت اما رنسانس علمی در غرب، مدعی رویکردی دیگر در شناخت پدیده‌ها شد. این رویکرد به اجمال، تداوم تفکرات ارسطو در حوزه شناخت بود. بر اساس این نوع تفکر، برای دستیابی به شناخت باید از هرگونه شناخت فلسفی و روش‌های مورد استفاده آن، دست کشید و صرفاً تجربه را مبنای شناخت قرار داد. اولین مفهومی که این نوع شناخت به همراه می‌آورد، مفهوم محسوسات (Sensible) است. بر اساس رویکرد تجربه‌گرا، صرفاً پدیده‌هایی تحت مطالعه علم (Science) قرار می‌گیرند که محسوس باشند. بدین ترتیب شناخت، صرفاً از طریق تجربه حاصل می‌شود و نیز تنها می‌توان اموری را شناخت که محسوس باشند. بر اساس این دو مبنا، دستیابی به شناخت از طریق این رویکرد، از طرق خاصی امکان‌پذیر است که اهم آن عبارتند از: آزمون‌پذیری، عینیت، مشاهده، آزمایش، تکرارپذیری، ابطال‌پذیری.

باور اندیشمندان این بود که هر یک از نظریات که دارای این مولفه‌ها باشند، نظریه‌ای اثبات شده تلقی می‌شوند. نظریات اثبات شده، قابلیت پیش‌بینی پیدا می‌کنند، یعنی مثلاً می‌توانند بگویند اگر شرط «الف» محقق شود پس آنگاه «ب» رخ خواهد داد. همین مسئله محکی برای درستی نظریه محسوب می‌شد. بنابراین اگر در شرایط «الف»، «ب» رخ نمی‌داد ایراد را نه به «طبیعت» بلکه به «نظریه» نسبت می‌دادند. بنابراین اگر رخ‌داده‌ها همانند پیش‌بینی نظریه یا گزاره علمی رخ می‌دادند، نظریه تقویت می‌شد و از اعتبار و اطمینان بیشتری برخوردار می‌بود. نکته قابل توجه این است که این روش صرفاً برای شناخت طبیعت، اجزاء آن و نیز ساخت ابزار و وسایل و به طور کلی، فناوری به کار می‌رفت. در این زمینه، انسان به چه ترتیبی شناخته می‌شد؟

گفتار اول) مفروضات پوزیتیویستی درباره نفی روح

با توجه به پیشینه شناخت‌های بشری و نیز دست‌آوردهای اندیشمندان علوم مختلف مرتبط با انسان، دانشمندان دوره رنسانس به این باور رسیدند که در شناخت‌های عادی بشر، خطاهای فراوان و گوناگونی وجود داشته و دارد. بدین ترتیب توجه دانشمندان به این نکته جلب شد که برای جلوگیری از این خطاها و دستیابی به شناختی پایدارتر و مطابق با واقع، چاره‌اندیشی کنند و راه‌های نیل به شناخت و لغزشگاه‌های آن و شیوه‌های پیشگیری از آن لغزشها را بشناسند. نتیجه این چاره‌اندیشی، توجه آگاهانه و عمیق به روش‌های شناخت و پدید آمدن اصول و قواعد و «روش» کسب دانش بود. بدین ترتیب «روش‌شناسی»، بسیار اهمیت می‌یابد، و علم بدون روش معنا پیدا نمی‌کند. با ارائه روش، نقش پیش‌داوریه‌ها و خطاها کم می‌شود. در این میان، روشی برگزیده شد که به تجربه نزدیک تر باشد زیرا تصور عام این بود که هر آنچه که به تجربه نزدیک باشد، از خطا مصون تر است.

این، دقیقاً به معنای رواج یافتن «روش علمی» در میان سایر علوم از جمله علوم انسانی بود. در واقع به دلیل پیشرفت‌های روزافزون علوم تجربی، آن‌هم به واسطه روش، اندیشمندان سایر حوزه‌های علمی از جمله علوم انسانی روز به روز راغب‌تر می‌شدند که برای دستیابی به شناختی حقیقی‌تر، از روش علوم تجربی الگوبرداری کنند.

از سویی باور دانشمندان علوم تجربی این بود که اگر اطلاعات دقیقی در مورد اجزای جهان وجود داشته باشد، می‌توان کل جهان را درست درک کرد (ناصری، ۱۳۹۱، ص ۵۲). این نوع نگرش در فیزیک کلاسیک در حقیقت نگرش منطقی گالیله به پدیده‌های فیزیکی بود. این نگرش، زیربنای روش تحلیل را در فیزیک تشکیل داد (جهانگیری، ۱۳۸۹، ص ۲۱). سالها بعد نیوتن در کتابی با عنوان «اصول ریاضیاتی فلسفه طبیعیات» با فرمول بندی و در قالب معادلات ریاضی، نگرش «حدی» (دیفرانسیلی) را جایگزین روش «مشتق‌گیری» (انتگرالی) کرد. در واقع نیوتن برای توجیه و اثبات

نظریات فیزیکی خود، ریاضیات لازم را ابداع نمود که به ریاضیات دیفرانسیلی معروف است. این امر، معادل مفهوم اجزاء‌نگری یا استقرا در حوزه علوم تجربی است (شهرآیینی، ۱۳۸۹، ص ۳۳ تا ۳۶). مصادیق این امر را می‌توان در حوزه علمی که به نوعی انسان را مطالعه می‌کند یافت:

الف) زیست‌شناسی:

در زیست‌شناسی امروزی، موجودات زنده ماشین‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که از اجزای گوناگونی تشکیل شده‌اند. اعتقاد بر این است که با مطالعه تک تک این اجزا و به دست آوردن اطلاعات کافی در مورد رفتار و عملکرد هر جزء می‌توان رفتار و عملکرد موجود زنده را درک کرد. مطالعات امروزی، روز به روز بیشتر وارد عالم میکروسکوپی می‌شود، مدت‌هاست که زیست‌شناسی مولکولی در لیست دروس دانشگاهی قرار دارد (ناصری، ۱۳۹۱، ص ۵۲، ۵۳ و ۱۱۱).

ب) روان‌شناسی:

رشته روان‌شناسی مستقیماً با رفتار سروکار دارد و بررسی‌ها و مطالعات خود را به امید شناخت هرچه بهتر رفتار انجام می‌دهد. تلقی جزء‌گرایان درباره‌ی «ذهن» و «بدن» عموماً این است که ذهن و بدن مقولاتی نامتناجسند که بین آنها جدایی مطلق وجود دارد. روان‌شناسان با شروع از این نقطه، آموزه‌های خود را درباره رفتار انسان تفکیک می‌کنند. از سوی دیگر برای مطالعه ذهن نیز به عناصر و اجزای آن می‌پردازند. اما علی‌رغم شناخت‌های فراوانی که در این زمینه به دست می‌آورند، یک نقص عمده همواره تحقیقات آنان را تهدید می‌کند: مقوله‌ای ذهنی، بدون دلیل با مقوله‌ای مادی و فیزیکی (بدن) منطبق شده است. روان‌شناسان جزء‌گرا معتقدند که رفتار را تنها می‌توان همانند شناخت پدیده‌های فیزیکی و شیمیایی، با مطالعه جزئیات و تجزیه و تحلیل عناصر آن شناخت. برای جزء‌گرایان، اندیشه‌ها و پندارها نخست از احساس و ادراک سرچشمه می‌گیرند و سپس نزدیکی (مجاورت) زمانی و مکانی، آنها را با یکدیگر

پیوند می‌دهد. برای نمونه، اگر میز و صندلی کنار هم باشند، این دو از راه نزدیکی مکانی می‌توانند با هم درآمیزند و یکی شوند. تکرار نیز کلید رسیدن نزدیکی ساده به آمیزه (ترکیب) ذهنی است. چنان که اگر میز و صندلی را بارها کنار یکدیگر ببینیم، هنگامی که به میز می‌اندیشیم، خود به خود به صندلی هم می‌اندیشیم و بدین گونه، میز و صندلی با هم یک آمیزه ذهنی می‌شوند و هر یک، دیگری را به یاد می‌آورد (Berkowitz, 2008, P. 71).

پ) جامعه‌شناسی

در جامعه‌شناسی تجزیه‌گرایانه و عنصرگرا تصور می‌شود اتم‌های اجتماعی، زیربنای شناخت اجتماعی را تشکیل می‌دهد. یکی از تنوعات چنین اتمیسم اجتماعی، تصویری است مبنی بر این که جامعه، به عنوان تجمع و تراکم مکانیکی افراد، قلمداد شده و فرد به مثابه اتم یا ذره اجتماعی تلقی می‌شود و وجه مشخصه آن مجموعه، خصلت‌های تغییرناپذیری است (محمدی اصل، ۱۳۸۸، ص ۳۳) که ریشه آنها در ماهیت بیولوژیکی یا زیستی و در شرایط ناخودآگاه قرار دارد (فرشاد، ۱۳۸۲، ص ۱۸۱).

از این تاریخ است که برخورد مکانیکی، مادی‌گرا و اجزائنگری به طبیعت، نفوذ زیادی بین مردم و دانشمندان یافت. نگرشی که دلیل همه حرکات و حوادث جهان را در خود جهان و ماده آن می‌دانست، نه امور غیر مادی و ماوراء طبیعت. به عبارتی بر هر رویداد فیزیکی، قوانین فیزیکی واحد حکمفرماست، یعنی همه چیز در عالم، به طور خودکار و طبق قوانین فیزیکی کار می‌کند (شهرآیینی، ۱۳۸۹، ص ۳۳ تا ۳۶). با این نوع نگاه به جهان و انسان، مفاهیم «روح»، «نفس» و ... جایگاهی در پیشبرد امور نخواهند داشت زیرا هر چیزی در این عالم، مسیر خود را به طور طبیعی طی خواهد کرد.

در کنار این مفروضه، فیزیکدانان قرن بیستم ثابت کردند که نیروهای بنیادی طبیعت عبارت از گرانش، الکترومغناطیس و دو نیروی قوی و ضعیف هسته‌ای (اتمی) می‌باشد. در پی این کشف و الگوبرداری علم زیست‌شناسی از فیزیک، زیست‌شناسان به

این نتیجه رسیدند که برای مطالعه‌ی فیزیولوژی، نیازی به نیروهای دیگر مثل نیروی روح، نیروهای حیاتی، ذهنی و ... نیست. وجود این دو مجموعه از شواهد تجربه‌محور اغلب فیلسوفان و در پی آنها، روانشناسان (که اغلب زیست‌شناس بودند) را به پذیرش فیزیکیسم متقاعد کرد. فیزیکیسم رویکردی است که نظریه‌های دوگرایانه‌ی ذهن (یا نفس) انسان را رد می‌کند. در کانون فیزیکیسم این اندیشه قرار دارد که تمام پدیده‌های موجود در جهان، ذرات ماده و ساختارهای انباشته شده از این ذرات ماده هستند که تمام آن‌ها بر اساس قوانین فیزیک رفتار می‌کنند. بنابراین هر پدیده‌ی موجود در جهان از جمله انسان، روان و رفتار او را می‌توان به طور فیزیکی تبیین کرد. بر این اساس روان‌شناسان فیزیکیست، ذهن و جسم را یگانه می‌دانند و عملکرد انسان را ناشی از آنچه که می‌توان تجربه کرد می‌دانند. از این نظر، برای بررسی روان انسان صرفاً باید مغز انسان، سیستم اعصاب او و ... را تجربه، بررسی و مطالعه کرد. تنها تفاوت روان‌شناس با زیست‌شناس در این نوع نگاه این است که روان‌شناسان، زیست‌شناسانی هستند که به طور اختصاصی و تخصصی به بررسی عملکرد مغز، سیستم عصبی و ... می‌پردازند.

به عبارت دقیق‌تر، از نظر آنان فکر، ذهن و حیات روانی را فقط به دو طریق می‌توان مطالعه کرد. یا باید تعیین کرد که هریک از رخدادها و حوادث، با کدام عضو بدن بستگی دارد و این، کار وظایف الاعضاء مخصوصاً مغزشناسی است (این علم از جمله علوم زیست‌شناختی است). یا اینکه حوادث و رخدادها، محصول فعالیت عقلانی و روانی انسان، یعنی زبان، فنون و علوم است (این علم در حیطه جامعه‌شناسی قرار می‌گیرد).

گفتار دوم) مفروضات پوزیتیویستی درباره تفکر

به طور کلی در آغاز قرن نوزدهم، چند رویکرد فکری بر فلسفه غرب حاکمیت داشت. یکی از این رویکردها، فلسفه‌ای بود که بر اراده و خواست الهی تکیه داشت و با اعتقاد به حیات بعد از مرگ بیان می‌داشت که مسائل و امور دنیوی بر اراده الهی و حیات جاودان تکیه دارد. این فلسفه در عین حال خواستار بیشترین سود و منفعت معنوی و الهی برای زندگی بعد از مرگ بود. ماهیت این نوع نفع‌گرایی، که در ابتدا الهیاتی بود، به وسیله بنتام (Jeremy Bentham) شکل مادی و دنیوی به خود گرفت. فلسفه اخلاق بنتام در انگلستان با نظریات سیجویک (Henry Sidgwick) و میل (John Stuart Mill) به اوج خود رسید. بدین ترتیب آنچه که بشر در آخرت به دنبال آن بود، می‌توانست و باید در دنیا می‌یافت. درون مایه این فلسفه این بود که منفعت بشر صرفاً می‌تواند منفعت دنیوی باشد و منفعت دنیوی نیز چیزی جز سود (مادی) نیست. بنابراین خرد یا عقل، و در منتهی الیه آن، تفکر صرفاً وسیله‌ای برای دستیابی به این سود تلقی می‌شود.

در این باره لازم به ذکر است که مفهوم «خرد»، عنصر ذاتی فلسفه و علوم اروپائی از دوران یونان و روم باستان بوده است. ارسطو اندیشیدن را شرف و آبروی خرد می‌دانست. از نظر او، خرد باید بیندیشد، خرد نیندیشنده، خردی خفته و خواب‌آلود است. آناکساگوراس (Anaxagoras) پس از ارسطو، اندیشیدن و خرد را در پیوندی لاینفک با یکدیگر می‌دید و معتقد بود که فقط یک خرد اندیشنده می‌تواند به درک منظمی از جهان نایل آید. با کشف فرمول خرد اندیشنده، در یونان و روم باستان، موضوعات اساسی آتی فلسفه، علم و هنر تعیین شدند که تا دوران رنسانس، با عنوان‌هایی از جمله تاریخ، زبان، آموزش، تفکر عام، فرهنگ مباحثه، شناخت تئوری، عمل، آزادی، برابری، همبستگی، تحمل غیر، عزت و شرف انسانی، حقوق بشر، حقوق خلقها، استقلال و ... مطالعه می‌شدند.

در عصر رنسانس، جنبش روشنگری در اروپا، انقلاب فرانسه، فلسفه کلاسیک آلمان، ادبیات و بالاخره در هر تفکری که به عنوان تفکر تاریخی و دیالکتیکی وارد عرصه می‌شود نیز خرد به شکوفائی خود می‌رسد. فلسفه عصر جدید با بیکن و دکارت قد می‌افزاید. افکار آن دو، تفاوت بنیادی با فلسفه قرون وسطی دارد. بیکن در «ارغنون نو» می‌گوید سلطه انسان بر اشیاء تنها به کمک هنر و علم میسر است. دکارت نیز در «تأملات در فلسفه اولی» از فلسفه ای نام می‌برد که برای حیات انسانی مفید فواید بیشماری است. آنها واقعیت (هستی اجتماعی) را، نتیجه عمل خود انسانها و لذا قابل چیره شدن و قوام یافتن به وسیله انسانها می‌دانند. فکر آن دو، پیاپی حول این مسأله دور می‌زند که انسان چگونه می‌تواند طبیعت و جامعه را به کمک خرد، تحت اختیار خود درآورد. بنابراین، فرد از نقطه نظر تفکر عصر جدید، به عنوان «من» و یا «فاعل» تعریف می‌شود، که مؤثر، فعال و قادر به عمل و تصمیم‌گیری مستقل است. در کنار این رهیافت، کسانی مانند توماس هابز، صریحا دست به دامن خرد شوند و آنرا به مثابه ابزار مطمئن سازنده، چه در زمینه روابط اخلاقی - عملی و چه در مورد روابط دولتی به کار گیرند زیرا خرد تنها وسیله ای بود که به برکت آن ممکن می‌شد که انسانها بتوانند بدون احساس خطر با دیگران سر یک میز بنشینند و بر مبنای آن، همه انسانها دارای حقوق برابرند. اکنون خرد می‌توانست به عنوان یک معیار اخلاقی - عملی و دولتی مورد استفاده عام قرار گیرد زیرا خرد، تنها اندیشه ای است که فلسفه به همراه می‌آورد. این امر بدان معنی است که انسان (آزاد از اراده هرگونه قدرت ممکن، یعنی مطلقا خودمختار و مستقل) با توسل به خرد، خود را تحت کنترل خویشتن خویش درمی‌آورد. این خرد فعال همانقدر اهمیت دارد که اتکای انسان به تفکر، جهت غلبه خردگرایانه بر طبیعت و قوام بخشیدن به جامعه. بر همین اساس کانت در کتاب «تکوین انسانی از نظر فرضیه اصالت عمل»، خرد را به عنوان لیاقت ما در «استخراج خاص از عام» تعریف می‌کند و این

استخراج را اصل می‌داند و ضرور می‌شمارد. از نظر او، خرد را می‌توان به عنوان توانائی انسان به قضاوت براساس اصول و قوانین و عمل مطابق با آن تعریف کرد و این که انسان می‌تواند «من» خود را تصور کند، مقام او را نسبت به کلیه موجودات روی زمین بالاتر می‌برد و بدین طریق انسان به شخصی صاحب مقام و ارزش و اعتبار تبدیل می‌گردد. انسان بنابه خواست خرد خود، باید در جامعه با انسانهای دیگر زندگی کند و با کسب علم و هنر با فرهنگ شود، متمدن شود و تابع اخلاق گردد، تا لیاقت انسان بودن را به دست بیاورد. پس از کانت، هگل نیز در کتاب «منطق» می‌گوید تنها اندیشه‌ای که فلسفه به همراه می‌آورد، اندیشه ساده خرد است و خرد، حکمران جهان است. آنچه که انسان، من خود می‌نامد و آنچه که از گزند مرگ و تعفن و زوال در امان مانده و قادر به داوری است، خرد نام دارد که قانونگذاری آن، وابسته و منوط به هیچ چیز دیگر نیست. از این رو تفکر خردگرایانه با هر نوع خردستیزی، بنیادگرایی، و تبعیض میان گروه‌های انسانی در تضاد آشکار است. این برداشت از خرد، از نظر فلسفی تا نیچه و شوپنهاور تداوم می‌یابد.

در کنار فلسفه مادی گرا و اصالت نفع‌گرایی، نیچه در برداشتی کاملاً متفاوت از فلاسفه پیشین، در آثار متعددی به ویژه کتابی با عنوان «چنین گفت زرتشت» بیان می‌دارد که جهان دریائی است طوفانی از نیروها و انرژی‌های در حال تصادم و در کار تغییر و شدن جاودانی. مضمون این طوفان، پیکار ابدی مراکز یا نقاط قدرت است. این شدن جاودانی، بدون قانون، بدون مقصد و هدف است، هرج و مرجی است بی‌معنا، بازی کور نیروها و قوا است. جوهر و عرض ماده و شیء، که فلسفه از آنها سخن می‌گوید، همگی مجعولات و مفروضات وهم‌ماست. عقل‌ماست که هرج و مرج محسوسات را نظم و سازمان می‌دهد و تقسیم و تبویب می‌کند. حقایق عینی در دسترس ما نیست. تنها تفسیر و تعبیر این حقایق در دسترس ماست. چون جهان بی

معناست، لذا ما به کمک علم و منطق برای آن معنا تراشی می‌کنیم. نیروی واقعی در ما، علم و منطق نیست، بلکه گزینه و الهام است. از آنجا که تنازع نیروها، سرچشمه و مبدا عالم است، لذا حیات نیز چیزی جز این نیست. حیات یعنی نبرد و تجاوز، یعنی قمار فتح و شکست.

به عنوان یکی از اندیشمندان تاثیرگذار در سده بیستم، فروید به ویژه متأثر از نیچه و شوپنهاور، با بهره‌گیری از اسطوره‌ها، فرهنگ عامیانه و تاریخ، تبیین‌هایی روان‌شناختی و نیز تفسیرهای جدیدی از نمایش‌نامه، ادبیات و هنر ارائه کرد. او با الگوبرداری از فلسفه نیچه، آثار هنرمندان، نمایش نویسان و نویسندگانی مانند لئوناردو داوینچی، داستایوفسکی، سوفوکل، شکسپیر و ... سعی کرد نشان دهد که رویدادهای پیش‌پا افتاده‌ای چون شوخی، لغزش‌های زبان، حواس‌پرتی، خطاهای حافظه، خط‌خطی کردن میز و کاغذ و حتی عادت‌های بدنی و ایما و اشاره، همگی ریشه در ناخودآگاه دارند. به نظر فروید، این تصادفی نیست که قصه‌های شناخته‌شده موجود در اسطوره و فرهنگ عامیانه و موضوعات تکراری هنر، ادبیات و دین، شباهت زیادی با تصوراتی دارند که همواره در رویاها دیده می‌شوند. همه این‌ها قدرت پنهان ناخودآگاه را تایید می‌کنند. فروید در آثار متعدد خود این نکته را گوشزد می‌کند که اساس روان‌انسان را ناخودآگاه تشکیل می‌دهد. او در کتابی با عنوان «درباره زبان-پریشی»، روان‌انسان را مانند قطعه یخ شناور در آب توصیف کرد که تنها قسمت کوچکی از آن از آب بیرون است. این بخش کوچک شامل آگاهی انسان از رفتار خود یا به اصطلاح نظام آگاه (Conscious system) و بخش اعظم زیر آب، شامل نظام ناخودآگاه (Unconscious system) می‌شود. فروید همچنین در کتاب «ناخوشایندی‌های تمدن»، بدین مسئله می‌پردازد که قوه ادراک حواس و داوری انسان، هیچ‌گاه نسبت به زیبایی (اشکال و چهره‌های انسانی، اشیاء طبیعی، چشم‌اندازها،

آفرینش‌های هنری و علمی) بی تفاوت نیست. اما به نظر او، پی بردن به این زیبایی هرگز از طریق علم صورت نمی‌گیرد بلکه دریافت این زیبایی از طریق دنیای ناخودآگاه امیال، به ویژه میل جنسی است. بر همین اساس فروید بر عبث بودن علم زیبایی‌شناسی و معیارهای ارائه شده در این علم تاکید کرد. به نظر فروید «خیال» یگانه نیرویی است که از تجاوز فرهنگ و «اصل واقعیت» نجات یافته و به اصل لذت وفادار مانده است. «خردگریزی» در هنرمند به نوعی وجود دارد، در فرد روان‌نژند نیز به نوعی دیگر حضور دارد.

شکل‌های کنونی خردستیزی را به ویژه می‌توان در پست مدرنیسم ملاحظه کرد. از دیدگاه پست مدرنیستی، اکنون با پیشرفت علمی و فنی، نه فقط «پروژه مدرنیته»، بلکه همچنین «انسان به مثابه برنامه» مطرح است. همچنین از میان متفکران مارکسیست، لوکاج (György Lukács) در آثار متعددی به ویژه در کتبی با عنوان «تخریب خرد» و «تاریخ و آگاهی طبقاتی» به بررسی چند و چون خردستیزی پرداخت. از دیدگاه او، خردستیزی عبارت است از یک نوع واکنش بر توسعه دیالکتیکی تفکر انسانی، بر مسائل جدید واقعیت و یا علم و فلسفه. برای انکار هرگونه قانونمندی در جامعه و تاریخ لازم است که رابطه معرفتی انسان‌ها با واقعیت مخدوش شود، به سمتی غلط منحرف گردد و به وسیله شیوه دیگری از درک واقعیت جایگزین شود. بدین سان است که توجه اصلی، به پدیده‌های ظاهری معطوف می‌شود و کشف روابط و پیوندهای ماهوی موجود غیرممکن می‌گردد. لوکاج روی این نکته پافشاری می‌کند که خردستیزی و یا فرم‌های نمودین گوناگون آن، نه چیزی اختراعی، نه محصول فکری دلخواهی، بلکه انعکاس فکری مسائل، تضادها و حوایج واقعی است.

نتیجه گیری:

در یک نگاه می‌توان به این امر رسید که نوع نگاه به انسان است که بنیادهای اساسی نظام‌های حقوقی را پی‌ریزی می‌کند. جان‌مایه نظام حقوقی هر کشور، یعنی نوع نگاه به انسان، عموماً از دو حال خارج نیست. در میان این دو نوع برداشت، نظام تفکر اسلامی برای بشر حقوقی قایل شده است که عمدتاً می‌توان آنها را ذاتی دانست. نقطه اوج این حقوق را می‌توان کرامت بشر تلقی کرد. نگاه اسلامی به بشر هم به حوزه جسم آن توجه دارد و هم غیرجسم را اما آنچه که مبنای کرامت بشر را در نگاه اسلامی تشکیل می‌دهد، اوصاف غیرجسمانی انسان است. دو وصف غیرجسمی مهم در انسان وجود روح و تفکر در بشر است که سبب فخر و کرامت او بر سایر موجودات شده و او را مستحق حقوقی متمایز از آنها نموده است. وجود این اوصاف نه تنها سبب تفاوت حقوق میان بشر و سایر موجودات شده است بلکه حقوق او را به نقطه اوج برده است. بر این اساس می‌توان در تفکر اسلامی، کرامت‌مداری را بالقوه امکانپذیر دانست.

اما در مقابل این نوع نگاه، نگاه پوزیتیویستی به انسان است که عموماً از یافته‌های علوم غربیان قابل استنتاج است. از نگاه پوزیتیویستی، انسان اصولاً نمی‌تواند واجد روح یا نفس تلقی گردد. برخی از اندیشمندان این حوزه، وجود روح را به کلی منکر شده‌اند و برخی فقط بیان کرده‌اند که روح، تحت مطالعات علمی قرار نمی‌گیرد. در سویی دیگر، نوع نگاه غالب اندیشمندان غربی به تفکر نیز با آنچه که نظام اسلامی می‌اندیشد کاملاً متفاوت است. سوی تفکر در اندیشه غربی، سودگرایی و آن هم از نوع سود صرفاً مادی است. در کنار این نوع نگاه، یکی دیگر از اندیشه‌های رایج نیز خردستیزی است که از اصل و بنیاد با وجود هر نوع تفکر ارادی در بشر مخالفت دارد.

حال با مبناشناسی برداشت‌های متفاوت از انسان می‌توان دریافت که کرامت‌مداری در هر حوزه‌ای، در کدامیک از تفکرات اصولاً می‌تواند جایگاه داشته باشد. علی

الاصول با نوع نگاه اسلام به بشر می‌توان دریافت که حقوق شهروندی، حقوق بشر و کرامت‌مداری از یک مبنای کاملاً مشخص برخوردارند. اما در تفکر غربی (پوزیتیویستی) به نظر می‌رسد کرامت‌مداری به صورت ذاتی امکان وجود ندارد. زیرا انسان اصالتاً فاقد کرامت است. انسانی که تفاوت ماهوی با حیوان ندارد (فاقد روح) و تفکرات او نیز صرفاً اقتصادی و آن هم به نفع خود است، اصالتاً نمی‌تواند دارای کرامت محسوب شود. بنابراین هرچند در بسیاری از اسناد بین‌المللی و به ویژه اعلامیه آن جهت تقویت می‌شود که دولت‌ها و حاکمیت‌های غربی اصولاً و معمولاً دین‌جدا هستند بنابراین دین نمی‌تواند مبنای کرامت باشد زیرا دین در عرصه تقنین جایگاهی ندارد. بنابراین برای کرامت‌مداری باید به دنبال اصولی دیگر بود. حال چنانچه مبنای کرامت‌مداری، علم باشد به نظر می‌رسد که علم و به ویژه علوم پوزیتیویستی هرگز نمی‌توانند این مبنا را در اختیار تقنین قرار دهند.

منابع:

- قرآن کریم
- ابن سینا، حسین، شرح اشارات، جلد اول، تهران، طوسی، ۱۳۸۹.
- احمدپور، ایوب، درآمدی بر مبانی حقوق شهروندی در اسلام، مجله پژوهش‌های اسلامی، سال دوم، شماره سوم، پاییز، ۱۳۸۷، صص ۱۱۹-۱۴۲.
- استونز، راب، متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ترجمه مهرداد میردامادی، چاپ چهارم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۵.
- آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۸۰.
- انتظاری، علیرضا و حمید ستوده، امنیت کرامت‌آمیز انسان؛ مبنایی شاخص در حقوق شهروندی، فصلنامه پژوهش‌های اخلاقی، سال هفتم، شماره سوم، بهار، ۱۳۹۶، صص ۱-۱۸.
- بحرانی، محمد، تحف العقول، تهران، انتشارات مجلس، ۱۳۸۳.

- تالبوت، مایکل، عرفان و فیزیک جدید، ترجمه مجتبی عبدالله نژاد، چاپ سوم، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۹۱.
- جرجانی، علی بن محمد، معروف به میرسید شریف، تعریفات، قاهره، مطبعة الهلال، ۱۳۹۱ق.
- جهانگیری، محسن، احوال و آثار و آراء فرانسیس بیکن، چاپ سوم، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹.
- جوادی آملی، عبدالله، فلسفه دین، فلسفه حقوق بشر، چاپ اول، قم، انتشارات اسراء، ۱۳۷۵.
- خزائی، احمدرضا و احمد مرادخانی، زمینه های حقوق شهروندی در قرآن، پژوهش نامه قرآن و حدیث، شماره ۱۷، پاییز و زمستان، ۱۳۹۴، صص ۶۷-۹۶.
- خوانساری، محمد، دوره مختصر منطق صوری، چاپ نوزدهم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۷.
- راغب اصفهانی، حسین، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالعلم، ۱۴۱۲ق.
- رستمی، ثریا، حقوق شهروندی و آزادی های مشروع، فصلنامه پژوهشنامه فقه اسلامی و مبانی حقوق، سال اول، شماره اول، پاییز و زمستان، ۱۳۹۲، صص ۱۴۱-۱۶۲.
- رضایی پور، آرزو، مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوق شهروندی، تهران، انتشارات سپهر ادب، ۱۳۸۸.
- شاملو، سعید، مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، جلد اول و دوم، چاپ دهم، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۹۰.
- شهرآیینی، سید مصطفی (۱۳۸۹). تناسب سبک ادبی «مدیتیشن» با روش تحلیلی دکارت در تاملات، فصلنامه پژوهش های فلسفی دانشگاه تبریز، ۱۳۸۹، بهار و تابستان، صص ۳۱-۴۸.
- غزالی، ابوحامد، محمد بن احمد، کیمیای سعادت، جلد ۲، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۹۳.

- فرشاد، مهدی، نگرش سیستمی، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۲.
- کانت، ایمانوئل، دین در محدوده عقل تنها، چاپ سوم، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، انتشارات نقش و نگار، ۱۳۹۱.
- کرایب، یان، نظریه اجتماعی کلاسیک، ترجمه شهناز مسمی پرست، چاپ دوم، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۸۱.
- محمدی اصل، عباس، نظریه های جامعه شناسی، تهران، انتشارات جامعه شناسان، ۱۳۸۸.
- مظفر، محمد رضا، المنطق. قم، اسماعیلیان، ۱۳۸۸.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد شیرازی، الحکمة المتعالیه فی اسفار الاربعه، جلد ۳، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۹۰.
- مؤتمنی طباطبایی، منوچهر، آزادی های عمومی و حقوق بشر، چاپ پنجم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰.
- ناصری، مسعود، یک، کوانتوم، عرفان و درمان، چاپ دهم، تهران، انتشارات مثلث، ۱۳۹۱.
- Berkowitz, Leonard A., Survey of Social Psychology, HRW, New York, 2008.
- Beutel, Jacob, Handbook of Medical Imaging: Physics and psychophysics, Volume 1 of Handbook of Medical Imaging, Press Monographs SPIE Press monograph, 2000.
- Blauert, Jens, Spatial Hearing: The Psychophysics of Human Sound Localization, MIT Press, 1997.
- Bonacich, Phillip, Philip Lu, Introduction to Mathematical Sociology, Princeton University Press, 2012.
- Caprara, Gian Vittorio, Daniel Cervone, Personality: Determinants, Dynamics, and Potentials, Cambridge University Press, 2000.
- Comte, Auguste, Social Physics: From the Positive Philosophy of Auguste Comte, New York, CALVIN BLANCHARD, 1856.

- Epstein, Gerald, *Studies in Non-deterministic Psychology*, Volume 5 of *New directions in psychotherapy*, *Studies in non-deterministic psychology*, 1980.
- Fiske, Susan T. and Taylor, Shelley E., *Social cognition*, McGraw-Hill, New York, 2010.
- Foley, Vernard, *The social physics of Adam Smith*, The USA, Purdue University Press, 1976.
- Geissler, Hans-Georg, Stephen W. Link, James T. Townsend, *Cognition, Information Processing, and Psychophysics: Basic Issues*, *Scientific Psychology Series*, Psychology Press, 2013.
- Gescheider, George A., *Psychophysics: The Fundamentals*, Psychology Press, 2013.
- Green, David Marvin, *Signal Detection Theory and Psychophysics*, Peninsula Publishing, 1988.
- Kingdom, Frederick A.A., Prins, Nicolaas, *Psychophysics: A Practical Introduction*, Academic Press, 2010.
- Lu, Zhong-Lin, Doshier, Barbara, *Visual Psychophysics: From Laboratory to Theory*, MIT Press, 2013.
- Mele, Alfred R., *Effective Intentions: The Power of Conscious Will*, Oxford University Press, 2009.
- Mirowski, Philip, *More Heat Than Light: Economics as Social Physics, Physics as Nature's Economics*, The UK, Cambridge University Press, 2000.
- Patokorpi, E., *What could abdicative reasoning contribute to human computer interaction? A technology domestication view*, *Psychology Journal*, 2009, PP. 113 – 131.
- Pentland, Alex, *Social Physics: How Good Ideas Spread—The Lessons from a New Science*, New York, The PENGUIN Press, 2014.
- Rigney, Daniel, Rowman & Littlefield, *The Metaphorical Society: An Invitation to Social Theory*, The USA, Rowman & Littlefield Press, 2001.
- Rowe, Alan R., *Social physics and cultural sociology: a primer of two typologies for masters of sociological thought*, University Press of America, 1982.

- Scott, John and Carrington, Peter J., Social Physics and Social Networks, The SAGE Handbook of Social Network Analysis, SAGE Press, 2011.
- Shi, Yong and Wang, Shouyang and Peng, Yi, Study on Opinion Based on Social Physics, the 20th International Conference on Cutting-Edge Research Topics on Multiple Criteria Decision Making, Springer Press, 2009.
- Stevens, Stanley Smith, Psychophysics, Transaction Publishers, 1975.
- Wagner, Kendra Van, The Origins of Psychology, The USA, Purdue University Press, 2012.
- Yost, William A., Richard R. Fay, Human Psychophysics, Volume 3 of Springer Handbook of Auditory Research, Springer New York, 2011.
- Zhou, Jie, Social Physics and China population migration, Complex Sciences: First International Conference, Shanghai, 2009.
- Zwislocki, Jozef J., Sensory Neuroscience: Four Laws of Psychophysics: Biomedical and Life Sciences SpringerLink: Springer e-Books, Springer Science & Business Media, 2009.

